

خواهد بود بمعنی جلالت و بزرگی نه از ماده جلا یجلو ناقص و این خلاف صریح
 جمیع نصوص متقدمه مورخین خواهد بود که همه آنها بلا استثنا چنانکه ملاحظه شد
 لقب جلاء را در مورد پدر صاحب ترجمه از جلا یجلو بمعنی صیقل زدن و جلا دادن
 تفسیر کرده اند نه از جلالت بمعنی بزرگی و عظمت قدر، مضافاً باینکه از ماده ج ل ل
 نیز در هیچیک از کتب لغت مطلقاً و اصلاً مشتقی بصورت جلاء یا جلی بفتح جیم و الف
 مقصوره نیامده است بوجه من الوجوه،

و علاوه بر نصوص صریحه مؤلفین مذکور در فوق خود هیئت کتابت این کلمه
 یعنی جلاء همزه بعد از الف در اکثریت مآخذی که بنحوی از انحاء ذکر از صاحب
 ترجمه کرده اند مانند حلیة الاولیاء و رساله قشیری و تاریخ بغداد خطیب بغدادی و منتظم
 ابن الجوزی و تاریخ یافعی و روض الریاحین هم و تفحات الانس جامی و طبقات شعرانی
 و شذرات الذهب و روضات الجنات خوانساری^(۱) که در جمیع این مآخذ مذکور
 بدون استثناء دائماً و مطرداً آنرا الجلاء بالف ممدوده^(۲) نوشته اند قرینه صریحه

۱ - حواله بمجلد و صفحه هریک ازین کتب بعد ازین در ضمن تعداد اسامی مآخذ راجع بشرح
 احوال صاحب ترجمه مذکور خواهد شد ، - ۲ - و اینکه در بعضی از مآخذ مانند تهذیب
 تاریخ دمشق از ابن عساکر کلمة الجلاء در لقب پدر صاحب ترجمه علی السواء گاه بالف ممدوده
 و گاه بالف مقصوره چاپ شده و در بعضی دیگر مانند انساب سعمانی و کشف المحجوب و
 تذکره الاولیاء و سفینه الاولیاء و خزینة الاصفیاء دائماً بالف مقصوره از آن باب است که رسم الخط
 بعضی از نسخ قدیمه چه عربی و چه فارسی آن بوده که الفات ممدوده را گاه احیاناً و گاه مطرداً
 (بر حسب تفاوت نسخ و سلیقه نسخ) بصورت الف مقصوره می نوشته اند باین معنی که علامت
 مخصوصه همزه را که معمولاً بعد از الف ممدوده می نویسند - یعنی چیزی مانند سرعین بی دایره (ع)
 که شارح رضی در شرح شافیه آنرا عین بتره می نامد یعنی عین دم بریده - بکلی حذف میگردانند
 مثلاً می نوشته اند ماورا النهر و ابوالعلاء المعری و جعفر الحداد بجای ماوراء النهر و ابوالعلاء المعری و
 جعفر الحداد ، بخصوص در طی عبارات فارسی که هم اکنون نیز در غیر مورد اضافه عموماً الفات ممدوده را
 بدون علامت همزه می نویسند مانند وزرا و فضلا و شعرا و حکما و سودا و صفرا و زهرا و عدرا و چشم
 شهلا و گنبد خضرا و غزال رعنا الخ ، و لهذا در کتبی که از روی آن نوع نسخ چاپ شده است مطابق
 علی العمیاء متابعت همان نسخ را کرده اند یعنی بر حسب رسم الخط نسخ منقول عنها الفات ممدوده
 را یا علی السواء گاه ممدوده و گاه مقصوره در عین همان کتاب واحد چاپ کرده اند یا بطور کلی تمام
 الفات ممدوده را مطرداً بصورت الف مقصوره نگاشته اند ، -

قاطعۀ دیگری است بر اینکه الف الجلاء در لقب پدر صاحب ترجمه الف ممدوده است نه الف مقصوره^۱

پس بناءً علی هذه المقدمات دیگر اصلا و ابتدا جای ادنی شکی و تردیدی باقی نمی ماند که قول صاحب قاموس^(۱) که کلمۀ الجلاء را در مورد لقب پدر صاحب ترجمه بلام مشددۀ و الف مقصوره ضبط کرده است بنحو قطع و یقین و حتم غلط فاحش و اشتباه واضح است از او یا بعبارة اصح^۲ (چون بغایت مستبعد است که مثل صاحب قاموس عالم متبحری مرتکب غلطی باین بزرگی و باین وضوح گردد) طغیان قلمی است که از او سرزده باین معنی که باحتمال بسیار قوی قصد داشته « بالف ممدوده » بنویسد از قلمش در رفته و « بالف مقصوره » نوشته است^۳ و اینگونه اشتباهات ناشی از طغیان قلم که برخلاف ارادۀ شخص از قلم او جاری میشود چنانکه هر کس از خود ملاحظه کرده است بسیار فراوان دست میدهد^۴ بخصوص در مورد کلمات اضداد مانند مشرق و مغرب یا شمال و جنوب یا راست و چپ یا مثل مثال مورد بحث ما مقصور و ممدود که شخص گاه یکی از ضدین را من غیر اراده بجای ضد دیگر در کتابت یا در تکلم استعمال میکند چه علقه تضاد بین شیئن متضادین بهمان اندازه قوی است که علقه مماثلت بین متمثلین و بلکه بمراتب قوی تر بنحوی که هر وقت انسان تصور یکی از ضدین را می نماید در همان آن آن ضد دیگر در ذهن او متمثل میشود و علی هذا گاه میشود که در نتیجه اندک غفلتی آن ضد دیگر که بکلی خلاف مقصود شخص است بی اختیار از زبان او یا از قلم او جاری میشود^۵ و بهمین مناسبت است که این نوع اشتباهات را اگر در کتابت باشد « طغیان قلم » یا « سهو القلم » گویند و اگر در تکلم باشد « سهو اللسان »^۶ یعنی چون اینگونه اغلاط بر خلاف ارادۀ شخص از قلم او یا از زبان او بیرون می جهد پس مثل اینست که قلم نویسنده یا زبان متکلم مرتکب آن خطا شده است نه دماغ او و شعور او^۷ و نیز بهمین علت است که

۱ - همچنین قول دو شارح قاموس یعنی تاج العروس و منتهی الأرب ، ولی چون ضبط این دو ماخذ مجرد متابعت علی العمیاء قول صاحب قاموس است بدون هیچ تتبع و تحقیق شخصی از خودشان لهذا واضح است که اینها سندهای مستقلى محسوب نمیشوند و از ابطال قول صاحب قاموس بالطبع قول آنها نیز باطل میشود .

در آداب کتابت توصیه شده است که نویسنده پس از اتمام نوشته خود حتماً باید يك مراجعه دقیق ثانوی در آن بعمل آورد و بهمان فوران اول اکتفا نکند تا ازین نوع خبطها و لغزشها مصون بماند -

فهرست هدا ک - اسامی مؤلفاتی که متضمن شرح احوال ابن الجلاء صاحب ترجمه میباشند یا بنحوی از انحاء اسمی ازو برده اند یا فواید و لطایفی ازو نقل کرده اند تا آنجا که ما اطلاع داریم از قرار ذیل است: کتاب اللمع ابو نصر سراج طوسی (رجوع شود بفهرست اعلام آن) - حلیة الاولیاء ابو نعیم اصبهانی ج ۱۰ ص ۳۱۴-۳۱۵ - رساله قشیری ص ۲۰ و بسیاری از مواضع دیگر در تضعیف آن کتاب - تاریخ بغداد از خطیب بغدادی ج ۵ ص ۲۱۳-۲۱۵ (ترجمه خود ابن الجلاء) و ج ۱۴ ص ۲۰۴ - ۲۰۵ (ترجمه پدر او یحیی الجلاء) - کشف المحجوب هجویری چاپ ژو کوفسکی ص ۴۳ و ۱۶۹ - انساب سمعانی ورق ۱۴۶ الف - تهذیب تاریخ دمشق از ابن عساکر بقلم عبدالقادر بن بدران ج ۲ ص ۱۱۱-۱۱۵ - منتظم ابن الجوزی ج ۶ ص ۱۴۸-۱۴۹ - تذکرة الاولیاء شیخ عطار ج ۲ ص ۶۳-۶۴ و نیز در بسیاری از مواضع دیگر آن کتاب در تضعیف هر دو جلد (رجوع بفهرست اعلام آن) - دول الاسلام ذهبی در حوادث سنه ۳۰۶ - تاریخ یافعی ج ۲ ص ۲۴۹ - روض الریاحین همو ص ۱۳۷ - شد الازار (۱) ص ۱۵ - قاموس و تاج العروس و منتهی الارب هر سه در ماده ج ل و - نجوم الزاهرة ابن تغری بردی ج ۳ ص ۱۹۴ - نجات الانس ص ۱۲۳-۱۲۴ - طبقات شعرانی ج ۱ ص ۷۵ - سفینه الاولیاء دارا شکوه ص ۱۴۱ - شذرات الذهب ابن العماد حنبلی ج ۲ ص ۲۴۸-۲۴۹ - خزینة الاصفیاء تألیف غلام سرور لاهوری ج ۲ ص ۱۷۸ - روضات الجنات ص ۶۰ استطراداً در ضمن ترجمه احوال ابوعلی رودباری آتی الذکر بلافاصله بعد، ولی نام پدر او را سهواً محمد الجلاء نگاشته بجای یحیی الجلاء عموم ماخذ -

ص ۱۹ س ۸-۹، الشيخ ابوعلی الرودباری، مقصود شیخ ابوعلی محمد بن

۱ - نسخه ب، ابن الجلاء (بالف ممدوده)، نسخه م، ابن الجلاء (بالف مقصوره) نسخه ق بدبختانه فعلاً دسترسی بدان ندارم و بصاحبش مسترد شده که اکنون در سفر است.

احمد بن القاسم رودبار است از مشاهیر مشایخ عرفاء او آخر قرن سوم و اوایل قرن چهارم، معروف در اسم او همین است که ما ذکر کردیم یعنی محمد بن احمد و مطابق است با تاریخ بغداد خطیب بغدادی و انساب سمعانی و منتظم ابن الجوزی و معجم البلدان یا قوت و کامل ابن الاثیر و تاریخ گزیده، ولی در بعضی مآخذ دیگر از قبیل حلیة الاولیاء و رساله قشیری و آثار البلاد و نفحات الانس و طبقات شعرانی و روضات الجنات و ریاض العارفین و طرائق الحقایق نام او و پدر او را معکوساً احمد بن محمد و بعضی دیگر نیز حسن بن همام ذکر کرده اند، - و در نسبت او یعنی «رودباری» نیز خلاف است که بکدام رودبار منسوب است چه رودبار که در اصل لغت بمعنی ناحیه ایست که رودخانه های بسیار از آنجا بگذرد نام مواضع متعدده بوده و هست در ایران و غیر ایران که در کتب مسالك و ممالك قدیم و جغرافیای جدید اسامی بسیاری از آنها ذکر شده است، صاحب آثار البلاد او را از رودبار دیلم (یعنی ظاهراً رودبار قزوین^(۱)) نه رودبار گیلان دانسته است و صاحب بستان السیاحه از رودبار اصفهان و یا قوت در معجم البلدان بنقل از ابوموسی حافظ مدینی اصبهانی گوید: رودبار که ابو عبدالله احمد بن عطاء رودباری^(۲) خواهرزاده ابوعلی رودباری [و بالطبع خود ابوعلی

۱ - رجوع شود بعواشی جلد سوم جهانگشای جوینی ص ۴۴۴ بیعد، -

۲ - ابو عبدالله احمد بن عطاء بن احمد بن محمد بن عطاء رودباری خواهرزاده ابوعلی محمد بن احمد بن القاسم رودباری مانند خال خود از مشاهیر مشایخ متصوفه عصر خود بود و او نیز در بغداد نشو و نما یافته و مدت طولیلی در آنجا ساکن بود و سپس بصور از بلاد ساحلی شام منتقل گردید و در آنجا اقامت اختیار نمود و در ذی الحجة سنة سیصد و شصت و نه باجماع مورخین (باستثنای ابو نعیم اصبهانی) در نواحی عکا وفات یافت و جسد او را بصور نقل نموده در آنجا دفن کردند، و ابو نعیم اصبهانی در حلیة الاولیاء وفات او را در سنة ۳۵۹ نگاشته و آن بتصریح ابن عساکر سهو فاحش است، - برای مزید اطلاع از ترجمه احوال وی رجوع شود بمآخذ ذیل، کتاب اللمع ابو نصر سراج طوسی معاصروی (فهرست اعلام آن)، حلیة الاولیاء، ۱۰۰، ۳۸۳-۳۸۴، رساله قشیری، ۳۰، تاریخ بغداد، ۴، ۳۳۶-۳۳۷، تاریخ دمشق از ابن عساکر، ۱، ۳۹۳-۳۹۶، منتظم ابن الجوزی، ۷، ۱۰۱، معجم البلدان، ۲، ۸۳۱ استطراداً اسمی از او برده، ابن الاثیر در حوادث سنة ۳۶۹، آثار البلاد، ۲۵۰، تاریخ یافعی و نجوم الزاهرة هر دو در حوادث سنة ۳۶۹، نفحات، ۲۹۹، طبقات شعرانی، ۱، ۱۰۶، سفینه الاولیاء، ۱۵۴ [در این صفحه عنوان ابو عبدالله رودباری باید بجای عنوان قبل یعنی عنوان «شیخ ابواحمد» نوشته شود]، خزینة الأصفیاء، ۲، ۲۰۴، طرائق الحقائق، ۲، ۲۳۹-۲۴۸، -

رودباری نیز کما صرّح به یاقوت [بدانجا منسوب اند نام قریه از قرای بغداد بوده است ، و یاقوت این قول را بر سایر اقوال درین خصوص ترجیح میدهد و گوید عقیده خطیب بغدادی نیز همین است چه صریحاً گفته است هو بغدادی ، راقم سطور گوید صریح عبارت قشیری در رساله و سمعانی در انساب (۱) و جامی در نفحات و شعرانی در طبقات نیز همین است و هر چهار گفته اند که وی بغدادی بوده ولی در مصر اقامت گزیده بوده است ، و بدون شبهه همین قول صحیح باید باشد چه تصریحات این همه مؤلفین ثقه و معتبر بخصوص خطیب بغدادی که خود اهل بغداد بوده جای تردید درین خصوص برای کسی باقی نمیگذارد ، باری صاحب ترجمه از اجله اصحاب جنید بوده و در بغداد نشو و نما یافته ولی بالاخره در مصر اقامت گزیده بوده است ، و ویرا در تصوّف تصانیف بوده است و با ابن الجلاء سابق الذکر و ابوالحسین نوری و طبقه ایشان از مشایخ صحبت داشته و حافظ حدیث و عالم و فقیه و ادیب بوده است و خود میگفته استاد من در تصوّف جنید است و در فقه ابراهیم حربی و در نحو ابوالعبّاس احمد بن یحیی ثعلب ، وفات صاحب ترجمه با شهر اقوال در سنه سیصد و بیست و دو بوده بمصر و بعضی در سنه ۳۲۱ یا ۳۲۳ نیز نوشته اند ، و در قرافه عصر نزدیک مزار ذوالنون مصری مدفون شده است ،

مدارک: - برای مزید اطلاع از شرح احوال صاحب ترجمه رجوع شود بـ

۱ - یاقوت در معجم البلدان در ذیل «رودبار» گوید که سمعانی در انساب گفته که ابوعلی رودباری از رودبار طاهران طوس است ، راقم سطور گوید این فقره سهو واضح است از یاقوت چه سمعانی در انساب (ورق ۲۶۱ ب سطر ۱۳ باخر مانده) صریحاً واضحاً گفته است که ابوعلی رودباری بغدادی است ولی در مصر اقامت گزیده بود ، و آنکس را که سمعانی گوید از رودبار طوس است ابوعلی حسین بن محمد رودباری طوسی محدّث متوفی در سنه ۴۰۳ است نه صاحب ترجمه ولی چون سمعانی بلافاصله بعد از ترجمه این ابوعلی رودباری محدّث بشرح احوال ابوعلی رودباری صوفی صاحب ترجمه پرداخته یاقوت بدون آنکه تمام ترجمه این اخیر را بخواند و صریحاً ببیند که سمعانی در حق او گفته که ، « وهو بغدادی » و کان من ابناء الرؤساء و الوزراء و الکتبة لزم الجنید و صحبه و صار احد ائمة الزمان واقام بمصر و صار شیخ الصوفیة و رئیسهم بها ، فقط از ذکر ترجمه ابوعلی رودباری صوفی بعد از ترجمه ابوعلی رودباری محدّث خیال کرده است که سمعانی ابوعلی رودباری صوفی را نیز در نسبتش عطف بر رودباری محدّث نموده است ،

ذیل : کتاب اللمع ابو نصر سراج طوسی (فهرست اعلام آن) ، - حلیة الاولیاء ۱۰ :
۳۵۶ - ۳۵۷ ، - رساله قشیری ۲۶ ، - تاریخ بغداد ۱ : ۳۲۹ - ۳۳۳ ، - انساب سمعانی
ورق ۲۶۱ ب ، - منتظم ابن الجوزی ۶ : ۲۷۲ - ۲۷۳ ، - تذکرة الاولیاء ۲ : ۲۸۵ -
۲۸۸ (که از صاحب ترجمه همه جا بلفظ « علی رودباری » تعبیر کرده بجای « ابوعلی
رودباری » - رجوع شود بص ۴۸ شد الازار حاشیه ۳) ، - معجم البلدان ۲ : ۸۳۱
در عنوان « رودبار » ، - ابن الاثیر در حوادث سنه ۳۲۲ ، - آثار البلاد ۲۵۰ ، -
تاریخ گزیده ۷۷۸ ، - دول الاسلام ذهبی و تاریخ یافعی و نجوم الزاهرة هر سه در
حوادث سنه ۳۲۲ ، - نفحات الانس ۲۲۳ - ۲۲۶ ، - شعرانی ۱ : ۹۱ ، - سفینه الاولیاء
۷۴ ، - شذرات الذهب در حوادث سنه ۳۲۲ ، - بستان السیاحه در ذیل « رودبار » ، -
ریاض العارفین ۴۰ ، - خزینة الاصفیاء ۲ : ۳ ، - روضات الجنات ۵۹ - ۶۰ ، - طرائق
الحقائق ۲ : ۲۳۵ - ۲۳۸ ، -

ص ۱۹ س ۴ باخر مانده ، **الشیخ نجم‌الدین الاصفهانی** ، مقصود شیخ نجم‌الدین

عبدالله بن محمد بن محمد بن علی اصفهانی است از اکابر عرفای اواخر قرن هفتم
و اوایل هشتم وی شاگرد شیخ ابوالعباس مرسی (۱) ، است و شیخ ابوالعباس مرسی

۱ - یعنی شیخ ابوالعباس احمد بن عمر مرسی انصاری اسکندری از مشاهیر مشایخ عرفای قرن
هفتم و رئیس اصحاب شیخ ابوالحسن شاذلی آتی‌الذکر و خلیفه و جانشین وی ، اصل وی از شهر
مرسیه Murcie است از بلاد جنوب شرقی شبه جزیره اسپانی بمسافت قریب پنجاه کیلومتر بندریای
مدیترانه ، ولی در دیار مصریه و مخصوصاً در اسکندریه مسکن گزیده بود و تا آخر عمر یعنی قریب
سی‌وشش سال در آن شهر اقامت داشت و در سال ششصد و هشتاد و شش در همانجا وفات یافت و قبر
وی اکنون در اسکندریه یکی از مشاهیر مزارات آن شهر است و واقع است در محوطه مسجد جامع
بسیار مجلل مغنمی که مرحوم ملک فؤاد اول پادشاه مصر آن مسجد را که سابق نیز وجود داشته
منهدم نمود و مجدداً در نهایت نفاست و شکوه و تزیین بنا نهاد و مقدار عظیمی از اراضی اطراف آنرا نیز
بر آن افزود و مسجد را باندازه دو مقابل مساحت اصلی آن توسعه داد بنحویکه اکنون مساحت آن
جامع ۲۵۰۰ متر مربع است ، و مرسی در نسبت او بضم میم است نسبت بمرسیه که چنانکه گفتیم
از بلاد جنوب شرقی اندلس است ، (برای مزید اطلاع از شرح احوال صاحب ترجمه رجوع شود
بنجوم الزاهرة ج ۷ ص ۳۷۱-۳۷۲ متن و حاشیه ، و نفحات الانس ۶۶۴-۶۶۵ ، و حسن المعاضرة
فی اخبار مصر والقاهرة تألیف سیوطی ج ۱ ص ۲۴۹ ، و طبقات شعرانی ج ۲ ص ۱۲-۱۸) ، -

شاگرد شیخ ابوالحسن شاذلی^(۱) بود، تولد شیخ نجم الدین در سنه ۶۶۳ بود و پس از تحصیل فقه و اصول و تصوف بدیار مصر سفر نمود و بخدمت شیخ ابوالعباس مرسی مذکور رسید و ملازمت او اختیار نمود و تا آخر عمر او در مصاحبت وی میبود و بعد از وفات شیخ خود بمکه رفت و تا آخر عمر خود یعنی بیست و اند سال تمام در آنجا مجاورت اختیار نمود و در این مدت طویل با وجود قرب جوار هرگز زیارت قبر حضرت رسول بمدینه نرفت و بعضی از بزرگان در این باب بر او طعن زده اند، - یافعی گوید من در سفر اول حج خود [در سنه ۷۱۲ - ج ۴ : ۲۵۲] و در سفر حج دوم خود [در سنه ۷۱۸ - همان جلد و همان صفحه] او را درمکه دیدم منظری جمیل و لحنه طویل و هیبتی عظیم داشت ازو پرسیدند هرگز زن خواسته گفت هرگز زنی تزویج

۱ - یعنی ابوالحسن علی بن عبدالله بن عبدالجبار مغربی شاذلی از شهر مشایخ عرفا و متصوفه در قرن هفتم هجری و مؤسس طریقه شاذلیه منتشر در مصر و شام و مغرب و یمن، اصل وی از بلاد مغرب بوده و در قریه غماره از قرای شمال افریقا نزدیک شهر معروف سبت واقع بر ساحل جنوبی مدیترانه محاذی جبل طارق که بر ساحل شمالی تنگه معروف بهمین اسم است در حدود سنه ۵۹۳ متولد شد، و پس از تکمیل علوم شرعیه در قریه شاذله (بنال معجمه علی المشهور یا بدال مهمله بقول بعضی) از محال تونس بتبعه و ارشاد برداخت و پس از آن با سکندریه منتقل گردید و در آنجا توطن اختیار نمود و تا آخر عمر در همانجا ساکن بود و مکرر بحج رفت و در آخرین سفر خود بصوب مکه در صحرای عیناب در صعيد مصر در جانب غربی بحر احمر در موضع موسوم بحمیشرا وفات یافت در اواخر ذی القعدة سنه ششصد و پنجاه و شش باجماع عموم مأخذ عربی، ولی در نفعات وفات او را در سنه ۶۵۴ نگاشته است و ظاهراً اشتباه است، و در همانجا مدفون گردید و قبر او زیارتگاه عمومی است و یکی از سلاطین ممالیک مصر بر مزار او گنبدی عالی بنا نهاده است و این بطوطه در سال ۷۲۶ قبر او را در همان حمیشرا زیارت کرده است و وصف مختصر جالبی از آن می نماید، - (برای مزید اطلاع از سوانح احوال او رجوع شود بمأخذ ذیل، دول الاسلام ۲، ۱۲۳، یافعی ۴، ۱۴۰، رحلة ابن بطوطه چاپ مصر ۱۲۰۱ و ۳۰، و چاپ پاریس ۱، ۴۰ و ۱۰۹، قاموس فیروزآبادی در ماده شدل بدل مهمله، نجوم الزاهرة ۷: ۶۸-۶۹، نفعات ۶۵۹-۶۶۴، حسن المعاضرة ۱: ۲۴۸، شعرانی ۲: ۴-۱۲، سفینه الایاء ۱۸۰، شذرات الذهب ۵: ۲۷۸-۲۷۹، تاج العروس در شدل بدل مهمله (ترجمه بسیار مفید نسبه مفضلی است)، منتهی الأرب نیز در شدل بدل مهمله، خزینة الاصفیاء ۲: ۲۷۲-۲۷۳، دائرة المعارف اسلام ج ۱ ص ۲۵۶-۲۵۹ دو مقاله، یکی تحت عنوان «شاذلی»، و دیگر تحت عنوان «شاذلیه»، این مقاله دوم بقلم مرحوم مرگلیوئ مستشرق معروف است و بسیار مقاله مفید مهتی است، -

نکرده ام و هرگز طعامی هم نخورده ام که آنرا زنی پخته باشد ، صاحب ترجمه در ماه جمادی الآخرة سنة هفتصد و بیست و یک درمگه وفات یافت و همانجا در نزدیکی مزار فضیل بن عیاض مدفون گردید ، - (برای مزید اطلاع از شرح احوال وی رجوع شود بـمآخذ ذیل : تاریخ یافعی ۴ : ۲۶۱-۲۶۵ ، - دررالکامنه ۲ : ۳۰۲ ، - نفحات الانس ۶۶۹-۶۷۱ ، - سفینه الاولیاء ۱۸۳ ، - شذرات الذهب ۶ : ۵۵ ، - خزینة الاصفیاء ۲ : ۲۸۵ ، - طرائق الحقائق ۲ : ۳۰۰-۳۰۱) ،

ص ۲۱ س اخیر از متن ، **حشوالجنة** ، حشو در این تعبیر بهمان گونه که ما در حاشیه ذیل صفحه احتمال دادیم بمعنی طبقه عامه است از مردم در مقابل طبقه خاصه یعنی علماء و فقهاء و محدثین و ادباء و قراء و صوفیه و مرابطین ، و از عبارت ذیل که در کتاب الفرق بین الفرق تألیف ابو منصور عبدالقاهر بغدادی چاپ مصر ص ۳۰۳ مسطور است چنان معلوم میشود که این تعبیر اصطلاحی از اصطلاحات صوفیه بوده است ، در کتاب مزبور در فصل مخصوص بیان اصناف هشت گانه فرقه ناجیه [بزعم او] از اهل سنت و جماعت پس از تعداد هفت صنف اول از ایشان که در فوق اشاره بدان کردیم گوید : « والصنف الثامن منهم عامة البلدان التي غلب فيها شعائر اهل السنة دون عامة البقاع التي ظهر فيها شعار اهل الاهواء الضالة و انما اردنا بهذا الصنف من العامة عامة اعتقدوا تصویب علماء السنة والجماعة في ابواب العدل والتوحيد والوعد والوعيد ورجعوا اليهم في معالم دينهم و قلدوهم في فروع الحلال والحرام ولم يعتقدوا شيئاً من بدع الاهواء الضالة و هؤلاء هم الذين سمّتهم الصوفية **حشوالجنة** فهؤلاء اصناف اهل السنة والجماعة و مجموعهم اصحاب الدين القويم والصراط المستقيم » ،

ص ۲۳ س ۶ ، - ابو اسحق الادمی ، رجوع شود بص ۱۳۶ حاشیه ۳ ،

ص ۲۵ س ۱ از حاشیه ۱ ، - فردوس الاخبار ، نام کامل این کتاب فردوس الاخبار بماتور الخطاب المخرج علی کتاب الشهاب است تألیف ابوشجاع شیرویه ابن شهر دار بن شیرویه بن فناخسرو همدانی دیلمی متوفی در سنه ۵۰۹ ، و یک نسخه از آن در کتابخانه ملی مصر موجود است (رجوع شود بفهرست کتابخانه مزبور طبع جدید ج ۱ ص ۱۳۵) ،

ص ۴۶ حاشیه ۲ - بر ماخذ ترجمه احوال ابو عبدالله بن خفیف بعد از انساب سمعانی علاوه شود: « تبیین کذب المفتری از ابن عساکر ص ۱۹۰ - ۱۹۲ » ، و بر رقم صفحات سفرنامه ابن بطوطه علاوه شود: « ج ۲ ص ۱۳۷ » -

ص ۵۱ س اخیر از متن و حاشیه ۳ - **جاون** ، در این حاشیه گفتیم که بقرینه سیاق عبارت متن و نیز بقرینه ترجمه کتاب حاضر بقلم پسر مؤلف ص ۳۶ که در آنجا بجای جاون « هاون » مرقوم است احتمال می رود که این کلمه یعنی « جاون » لهجه محلی شیراز بوده بجای « هاون » و بعبارة آخری همان کلمه هاون است که در آن لهجه هاء او بجیم بدل شده است ، بعدها که از چند نفر از اهالی مطلع شیراز جدا جدا سؤال کردم که هاون را بلهجه شیرازی چه میگویند و همه بدون تأمل و بدون اختلاف گفتند جوغن (بجیم مضموم و واو ساکن و قاف مفتوح و در آخر نون) و سپس در فرهنگ نظام تألیف آقای سید محمد علی داعی الاسلام ج ۲ ص ۴۱۶ دیدم که صریحاً و اضحاً جوغن را بهمان ضبط ولی با غین بجای قاف به « هاون سنگی و چوبی بتکلم شیراز » تفسیر کرده اند ظنّ قریب یقین برای من حاصل شد که جاون مذکور در متن شدالازار همان کلمه جوغن یا جوغن امروزی لهجه شیرازبان بوده است منتهی اینکه جاون ظاهراً تلفظ صحیح کتابتی این کلمه بوده و جوغن یا جوغن که هنوز مستعمل است هیئت محاوره و عامیانه آن ،

ص ۵۴ س ۴ ، **شیخ الشیوخ ابوالحسین** - مقصود شیخ الشیوخ ابوالحسین احمد بن محمد بن جعفر بیضاوی معروف بابن سالبه (سالیه) است که یکی از اعظم مشایخ متصوفه فارس بوده در اواخر قرن چهارم و اوایل قرن پنجم و یکی از معاصرین شیخ مرشد ابواسحق ابراهیم بن شهریار کازرونی و ابوحنّان نوحیدی و آن طبقه از رجال بوده است و مقرّوی در بیضاء فارس بوده و مدفن وی نیز همانجاست در نزدیکی تل بیضاء که حالیه قصبه بلوک بیضاء است و آثار قبر او هنوز آنجا باقی است - و سالبه که در سوق نسب او و اعقاب او دیده میشود ظاهراً نام یا لقب یکی از اجداد اعلاّی صاحب ترجمه بوده است ، و کلمه سالبه (= سالیه) کلمه فارسی است مرگب از سال و به

یعنی کسی که هر سال او از سال گذشته او بهتر است یا بهتر خواهد بود تفاوتاً^(۱) از جنس روزبه و روزبهان و بهروز یعنی کسی که هر روز او از روز گذشته او بهتر است یا بهتر خواهد بود تفاوتاً (رجوع شوو بص ۱۸۰ حاشیه ۱ از کتاب حاضر) ،

چون در ضمن تتبع برای جمع اطلاعات در خصوص شرح احوال صاحب ترجمه بعضی معلومات دیگری نیز راجع بدوسه تن از اعقاب وی بدست آوردیم و از طرف دیگر چون در کتب تواریخ و رجال و طبقات بندرت ذکری از اعضاء این خاندان در میان آمده لهذا بی مناسبت ندانستیم که تکمیلًا للفائدة مجموع اطلاعاتی را که در خصوص بعضی از افراد این خاندان بدست آورده‌ایم ذیلاً درج نمائیم :

۱ - همین صاحب ترجمه شیخ الشیوخ ابوالحسین احمد بن محمد بن جعفر بیضاوی معروف بابن سالبه متوفی در سنه ۴۱۵ که اشاره باحوال او در فوق نمودیم ، ترجمه بسیار مختصری از او در کشف المحجوب علی بن عثمان هجویری غزنوی متوفی در حدود ۴۷۰ که ظاهراً او آخر عصر صاحب ترجمه را درک کرده بوده مسطور است از قرار ذیل (ص ۲۱۵) : « باب فی ذکر رجال الصوفیة من المتأخرین علی الاختصار اما از اهل فارس شیخ الشیوخ ابوالحسین^(۲) سالبه افسح اللسان بود اندر تصوف و اوضح البیان اندر توحید و ویرا کلمات معروف است و شیخ ابوالفتح بن سالبه مر پدر را خلفی نیکو و او میدوارست » و در ص ۱۳۰ گوید : « شیخ ابوالحسین^(۳) سالبه رحمه الله گفتی مرید را در حکم گربه بودن بهتر از آنج اندر حکم خود از آنج صحبت با غیر از برای خدای بود و صحبت با خود از برای پروردن هوا بود » ،

۱ - این نام سالبه در قرون وسطی در اسامی اهالی فارس مکرر دیده میشود از جمله سالبه بن ابراهیم ابن ملک متوفی در سنه ۴۷۳ و مدفون بشیراز که خانقاهی در آن شهر داشته (نمره ۱۲۸ از تراجم کتاب حاضر ص ۱۸۰-۱۸۱ و نفعات الانس ص ۳۱۴-۳۱۵) ، و دیگر ابو عبدالله محمد بن سالبه بن علی بن حمویه الشیرازی المقرئ از رجال قرن پنجم (طبقات القرءاء جزری ۲، ۱۴۱) ،

۲ - در متن ابوالحسن چاپ شده است ولی در حاشیه بطور نسیخه بدل « ابوالحسین » که فقط همان صواب است لا غیر ،

۳ - در متن « ابوالحسن » چاپ شده است و صواب چنانکه گفتیم « ابوالحسین » است ،

و در شیراز نامه خطی (۱) مورخه سنه ۸۳۳ در ضمن تعداد معاصرین شیخ مرشد ابواسحق ابراهیم بن شهریار کازرونی گوید (ص ۶۶ الف): «ومنهم الشیخ الامام العالم کشف الاولیاء سند الابدال والاصفیاء ابوالحسین بن (۲) احمد بن سالبه يعرف بشیخ الشیوخ بیضاء از جمله کبار زهاد و مشایخ فارس بوده و در علوم تصوف و اسرار فقر نظیر نداشت چهار نوبت زیارت حج بیت الله دریافتند از جمله تلامذه شیخ (۳) قدس سره بود خرقة تصوف از دست شیخ ابوالحسین سیروانی (۴) پوشیده، نقل است که شبی حضرت مصطفی علیه الصلوة والسلام [را] بخواب دید گفت بوسه برسینه من داد قال منذ ذلك الوقت اری من خلفی كما اری من قدّامی گفت از آن وقت ملکوت زمین و آسمان بر من پوشیده نماند، همچنین فرمود که باشیخ خود در طریق مسافرت اتفاق سفر شام افتاد در ساحل دریای شام آب شیرین باز گسیخت در ر کوه آب شیرین نماند ر کوه برب دریا بردم و پر کردم چون بیاشامیدم آب شیرین بود این صورت باشیخ ابوالحسین (۵) باز گفتم فرمود که بدین صورت اعتماد مکن شاید که آب نیل در آن طرف دریا غالب شده باشد و زیر دست تو بر آمد، شیخ ابوالحسین (۶) در رمضان سنه خمس عشرة و اربعمائه بجوار حق رسیده و در بیضاء بمزار معروف بتل بیضاء مدفون است « انتهى » -

در فارسنامه ناصری ۲ : ۱۸۴ در ضمن قریه خفریان از قرای بلوک بیضاء گوید:

- ۱ - در شیراز نامه جایی ص ۱۰۰ نیز شرح احوال صاحب ترجمه مسطور است ولی چون این چاپ شیراز نامه بسیار مغلوط و علاوه بر آن باشیراز نامه خطی در ترتیب ابواب و فصول متفاوت است ما ترجیح دادیم که این ترجمه را از روی نسخه خطی نقل نمایم .
- ۲ - کلمه « ابن بطن » غالب غلط و زیادی است ، ۳ - یعنی ظاهراً شیخ مرشد ابواسحق ابراهیم بن شهریار کازرونی سابق الذکر ، ۴ - تصحیح قیاسی قطعی ، متن ابوالحسن ، -
- دو ابوالحسین سیروانی مابین صوفیه معروف بوده اند ، یکی ابوالحسین سیروانی کبیر (نفعات ص ۲۵۵) ، و دیگر ابوالحسین سیروانی صغیر شاگرد ابوالحسین سیروانی کبیر (نفعات ص ۳۰۶) ، و چون تاریخ و قات هیچکدام ظاهراً معلوم نیست نمیدانیم کدام یک ازین دو اینجا مقصود است .
- ۵ - تصحیح قیاسی قطعی ، در نسخه ، ابوالحسن ، - مقصود شیخ ابوالحسین سیروانی سابق الذکر است ،
- ۶ - تصحیح قیاسی قطعی ، وفي الاصل : ابوالحسن ، - مقصود شیخ الشیوخ ابوالحسین بیضاوی است ،

« خفربان فرسخی شمالی تل بیضاست و قبر عارف مشهور حسین بن (۱) احمد بیضاوی که از بزرگان مشایخ است در اینجاست و پادشاه زمان امیر عضدالدوله دیلمی (۲) او را گرامی میداشت و اغلب بخدمتش میرسد و طلب و عطف و نصیحت از او میفرمود » ، در آثار عجم ص ۳۳۷ در ضمن وصف بلوک بیضاء و ذکر بعضی از معارف آنجا گوید : « ابوالحسن سالبه بن احمد [صح : ابوالحسین احمد بن سالبه] معروف بشیخ الشیوخ جماعتی کثیره از معتقدین وی بوده‌اند و فاتس در سنه چهارصد و پانزده هجری است در بیضاء مدفون است در پشته زمینی که بتل بیضا معروف است و فقیر قبر وی را دیدم » ،

۲ - پسر شیخ الشیوخ مذکور ابوالفتح عبدالسلام بن احمد بن محمد بن جعفر معروف نیز بابن سالبه و متوفی در سنه ۴۷۳ ، عین عبارت هجویری را در کشف المحجوب ص ۲۱۵ راجع بوی که در ترجمه پدرش در حق وی گفته : « و شیخ ابوالفتح بن سالبه مرید را خلفی نیکو و اومیدوار است » سابق نقل کردیم ، و از اینکه هجویری در همانجا پس از تعداد جماعتی از متأخرین مشایخ فارس گوید : « و ازین جمله من شیخ الشیوخ [ابوالحسین] و شیخ ابواسحاق [کازرونی] را ندیدم » معلوم میشود که وی سایرین را که از جمله همین ابوالفتح بن سالبه مانحن فیه باشد دیده بوده است . - ابن الجوزی در تاریخ منتظم ج ۸ ص ۳۲۸ در ضمن تعداد متوفاهای سنه ۴۷۳ گوید : « و عبدالسلام بن احمد بن محمد بن جعفر ابوالفتح الصوفی و يعرف بابن سالبه من اهل فارس سافر الکثیر و جال فی البلاد و سمع بها الحدیث و ورد بغداد فی سنه خمس و عشرين و اربعمائه فسمع بها من ابی القاسم بن بشران و ابی علی بن شاذان و بمصر من ابی عبدالله بن نظیف و باصبهان من ابی بکر بن ریذة ، سمع منه یحیی بن عبدالوهاب بن منده و توفی بیضاء فارس فی جمادی الاولی من هذه السنه [۴۷۳] ،

۱ - کلمه « ابن » بظن غالب غلط و زیادی است ، - و چنانکه ملاحظه میشود مؤلف بجای ابوالحسین ،

از او بحسین تعبیر کرده بحذف کلمه ابو از اول کنیه که در بعضی نواحی ایران معمول بوده ، رجوع شود برای نظایر آن بص ۴۸ حاشیه ۳ ، -

۲ - این فقره سهو فاحش

است از مؤلف فارسنامه ناصری ، چه بتصریح شیراز نامه ص ۱۰ آن پادشاهی که معتقد او بوده و پیوسته بخدمتش میرسیده بهاءالدوله خسرو فیروز بن عضدالدوله بوده نه خود عضدالدوله ،

ابن الاثیر نیز در حوادث همان سال ۴۷۳ در حق او گوید: « و فیها توفی عبدالسلام بن احمد بن محمد بن جعفر ابوالفتح الصوفی من اهل فارس ساقر الکثیر و سمع الحدیث بالعراق والشام و مصر و اصبهان و غیرها و کانت وفاته بفارس »^(۱) در شیرازنامه خطی مورخه سنه ۸۳۳ بلافاصله بعد از شرح حال پدرش شیخ الشیوخ احمد بن سالبه سابق الذکر شرح احوال همین صاحب ترجمه را از قرار ذیل نگاشته (۱): « و منهم الامام ابوالفتح عبدالسلام بن شیخ الشیوخ ابی الحسین بن (۲) احمد بن سالبه ، در فنون علوم سعی فرموده جامع میان علم و عمل گشته مدتی در صحبت شیخ مرشد (۳) قدس سره بسر برده در شهور سنه اثنین و سبعین واربعمائة (۴) وفات یافت و بجوار پدر بزرگوار در تل بیضا مدفون است ، نقل است از شیخ ابوالفتح عبدالسلام که او فرمود که روزی شیخ ابی الحسین بدر خود را دیدم او را وجد و استغراق روی نموده چوبکی بردست داشت و بر زمین مبرد و این دو بیت انشا (۵) می فرمود و میگریست :

لها فی طرفها لحظات سحر تمیت بها و تحیی ما ترید
و تسبی العالمین بمقلتیها کأن العالمین لها عبید «

۳ - شیخ الشیوخ سراج الدین محمود بن خلیفه بن عبدالسلام بن احمد بن محمد بن جعفر معروف بابن سالبه نواده عبدالسلام مذکور بلافاصله قبل ، وی شیخ خرقة شیخ روزبهان بقلی کبیر بوده و در سنه ۵۶۲ در شیراز وفات یافته و در کوی برامکه در آن شهر مدفون شده است ، شرح احوال وی در شیرازنامه خطی و چاپی (۶)

۱ - این ترجمه احوال ابوالفتح عبدالسلام بن شیخ الشیوخ ابی الحسین بن سالبه بکلی و بتمامها از شیرازنامه چاپی ساقط است ، ۲ - کلمه این ، چنانکه مکرر در عین همین مورد مانع فیه گذشت بظن غالب زیادی و سهو نسخ است ، ۳ - یعنی شیخ ابواسحق ابراهیم بن شهریار کازرونی که در جمیع کتب تواریخ و رجال همیشه بهمین لقب « شیخ مرشد » ازوتعبیر کرده اند بنحوی که معلوم میشود « شیخ مرشد » لقب مخصوص او بوده است . ۴ - چنانکه ملاحظه میشود این تاریخ وفات با تاریخ وفاتی که ابن الجوزی و ابن الاثیر چنانکه گذشت برای صاحب ترجمه ذکر کرده اند یعنی سنه ۴۷۳ فقط یک سال اختلاف دارد . ۵ - کذا فی الأصل ، و شاید صواب در اینجا انشاد باشد ، ۶ - شیرازنامه خطی مورخه ۸۳۳ ورق ۶۹ الف ، و چاپی ص ۱۱۳-۱۱۴ .

هر دو مذکور است از قرار ذیل :

« ومنهم الشيخ المحقق و الفرد المدقق شيخ الشيوخ سراج الدين محمود بن شيخ الشيوخ خليفة بن عبد السلام بن شيخ الشيوخ احمد بن سالبه رحمه الله ، مقتداى جهان واسوه عرفا و مشايخ دوران بود در كشف حقایق و نکات توحید زبانی شافی و بیانی عجیب داشت ، صفدرارباب عرفان شيخ روزبهان قدس الله روحه با وجود رفعت مقامات و کمال حال خرقه طریقت از دست او پوشید بود و رحیق تحقیق از متبع تفرید و مکاشفات او نوشیده بود ، در عهد ولایت او ایالت و سلطنت شیراز به حضرت اتابک سنقر اختصاص داشت ، در تاریخ سنه اثنین و ستین و خمسمائة بجوار حضرت حق پیوست ، خلف نامدار او شيخ الشيوخ قطب الدین احمد قایم مقام او گشت ، در شد الازار ص ۲۹۹ - ۳۰۰ نیز شرح احوال او مسطور است (نمره ۲۱۵ از تراجم) ، و در تفحات الانس ص ۲۸۸ در شرح احوال شيخ روزبهان بقلی نیز بمناسبت اینکه صاحب ترجمه شيخ خرقه وی بوده است اسم او برده شده است ،

۴ - شيخ الشيوخ قطب الدین احمد پسر شخص مذکور بلافاصله قبل که چنانکه در فوق ملاحظه شد صاحب شیراز نامه در ترجمه احوال پدرش اسمی از او برده است بدون هیچ توضیح دیگری ،

ص ۵۴ س ۸ ، « توفى فى سنة اربع عشرة واربعمائة » ، چنین است تاریخ وفات ابوحیان توحیدی در هر سه نسخه شد الازار (ق ب م) ، ولی در شیراز نامه خطی قدیمی مورخه سنه ۸۳۳ و ورق ۶۶ ب وفات ابوحیان را صریحاً و اضحاً در سنه احدى و اربعمائة نگاشته است با نسخه بدل الحاقی « اربع واربعمائة » ، و ظاهر آثار تاریخ احدى و اربعمائة بسیار نزدیک بصواب باید باشد چه ذهبی در میزان الاعتدال ۳: ۳۵۵ در حق او گوید « بقى الى سنة اربعمائة » ، و تاریخ ولادت او ظاهر آما این سنوات ۳۱۰ - ۳۲۰ بوده چه وی در نامه که یکی از دوستان خود نوشته و تاریخ آن رمضان سنه چهارصد است و عین آن نامه را یاقوت در معجم الادباء ۵ : ۳۸۶ - ۳۹۲ نقل کرده گوید : « وبعد فقد اصبحت هامة اليوم اوغد فائى فى عشر التسعين وهل لى بعد الكبرة والعجز امل فى حياة لذیذة

اورجاء لحال جدیدة الخ . . . « واین عبارت چنانکه ملاحظه میشود صریح است که وی در ماه رمضان سنه ۴۰۰ در دهه نود یعنی مابین هشتاد و نود سالگی بوده پس بالضرورة تولد او محصور میشود بین حدود ۳۱۰-۳۲۰ ، و ابو حیان توحیدی را تصانیف بسیار بوده است و با وجود اینکه بتصریح یا قوت وی کتابهای خود را در اواخر عمر سوزانیده بوده معذک یا قوت در معجم الادباء ۵ : ۳۸۰ بیعد اسامی هفده عدد از تألیفات او را بتفصیل ذکر کرده است ، بعضی ازین کتب مانند کتاب المقابسات و کتاب الصداقة والصديق و کتاب الامتاع والموانسة بطبع رسیده است ، و بعضی دیگر مانند الاشارات الالهية و ذم الوزيرین هنوز بحال نسخه خطی باقی است (از اول خلاصه در برلین و از ثانی ظاهراً تمام آن در استانبول) ، و از بسیاری دیگر از مؤلفات او که از میان رفته مؤلفین مآخذی که اسامی آنها بعد ازین مذکور خواهد شد فصولی کما بیش مفصل در کتب خود نقل کرده اند ،

این نکته را نیز نا گفته نگذریم که ابو حیان توحیدی با همه فضایل و مقام شامخ او در علم و ادب و نحو و لغت و تاریخ و فلسفه از واضعین معروف بوده و در جعل اخبار و احادیث و حکایات و درج آنها در تصانیف خود بعنوان اخبار و احادیث و حکایات واقعی تاریخی ید طولائی داشته است و بسیاری از علما مانند ابن الجوزی و یاقوت و ابن ابی الحدید و ذهبی و ابن حجر باین فقره تصریح کرده اند و مردم را از افتادن بدام مرویات و محکّمات او شدیداً تحذیر نموده اند ، (۱) مثلاً حکایت طویل

۱ - سبکی در طبقات ج ۴ ص ۲-۳ از قول ذهبی چنین نقل میکند ، « قال الذهبي كان عدواً لله خبيثاً سئياً الاعتقاد ثم نقل قول ابن فارس في كتاب الفريدة والخريدة كان ابو حيان كذا اباً قليل الدين والورع عن القذف والمجاهرة بالبهتان تعرض لأمور جسام من القدرح في الشريعة و القول بالتمطيل و لقد وقف الصاحب كافي الكفاة على بعض ما كان يدخله و يخفيه من سوء الاعتقاد فطلبه ليقتله فهرب والتجأ الى اعدائه ونفق عليهم بزخرفه و افكه ثم غرروا منه على فيبح دخلته و سوء عقيدته و ما يبطنه من الالحاد و يرومه في الإسلام من الفساد و ما يلصقه بأعلام السعاب من القبائح فعطبه الوزير المهلبى فاستر منه و مات في الاستار ولم يؤثر منه الا مثلية او مخزية و قال ابو الفرج ابن الجوزي في تاريخه زنادقة الإسلام ثلاثة ابن الرّاوندي و ابو حيان التوحيدي و ابو العلاء قال و اشدّهم على الإسلام ابو حيان لانه مجمج و لم يصريح به » -

پیغام فرستادن ابوبکر و عمر به حضرت امیر بتوسط ابو عبیده بن الجراح و جواب آن حضرت بدان پیغام که ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه ۲: ۵۹۲ - ۵۹۷، و محیی الدین ابن العربی در محاضرة الابرار و مسامرة الاخيار ۲: ۱۰۲ - ۱۱۰، و قلقشندی در صبح الاعشی فی صناعة الانشا ۱: ۲۳۷-۲۴۷ از او (ظاهراً از کتاب البصائر او) نقل کرده اند بکلی و سراپا مصنوعی است و آثار وضع بر وجنات آن حکایت برای هر کسی که ادنی انسی با وضع و رسوم و مکالمات آن عصر داشته باشد در کمال وضوح آشکار و هوید است و ابن ابی الحدید نیز همین گونه حدس زده است و ذهبی در میزان الاعتدال گوید که خود ابوحنیفان اقرار کرده که وی عالمی عامداً این حکایت را برای ردّ روافض جعل کرده بوده است، - و همچنین وصیت نامهٔ مجعول عباس عمّ حضرت رسول در مرض موت خود خطاب به حضرت امیر که ابن ابی الحدید ۳: ۲۸۲ - ۲۸۳ آنرا از کتاب تقریظ الجاحظ او نقل کرده بدون هیچ شك بکلی ساختگی خود ابوحنیفان است و همان طرز و شیوهٔ خیالات و عبارات و انشاء خود اوست بعینها، - و كذلك فصلی که ابوحنیفان توحیدی بزعم خود از قول ثابت بن قره صابی راجع بعقیدهٔ ابن اخیر در حق عمر بن الخطاب و حسن بصری و جاحظ روایت نموده و آن فصل را یاقوت در معجم الادباء ۶: ۶۹ - ۷۱ باز از همان کتاب تقریظ الجاحظ او نقل کرده بدون هیچ شك جعل خود ابوحنیفان است که بدهان صابی گذارده است، - و بشرح ایضاً حکایت بسیار دلکش ممتّع ابن ثوابه و تصمیم او بتهصیل علم هندسه که یاقوت در معجم الادباء ۲: ۴۴ - ۵۱ از کتاب ثلب الوزیرین او نقل کرده بدون گفتگو چنانکه خود یاقوت نیز حدس زده بکلی مصنوعی و از مجعولات خود اوست برای سخریه و استهزاء باین ثوابه و صاحب بن عبّاد، -

مدارك - برای مزید اطلاع از شرح احوال ابوحنیفان توحیدی یا فواید و فصولی

که از او در بعضی مؤلفات منقول است رجوع شود بآنچه ذیل: ذیل تجارب الامم از ابوشجاع وزیر ص ۷۵ - ۷۷، - معجم الادباء ج ۱: ۱۵، ۱۲۴ - ۱۲۵، ۱۴۱، ۱۴۸ -

۱۴۹، ج ۲: ۸۹ - ۹۰، ۹۵، ۲۷۳، ۳۰۴ - ۳۱۷، ۳۱۹، ج ۳: ۸۵ - ۱۲۵،

ج ۵: ۲۸۲، ۱۵۷ - ۲۸۳، ۳۵۹ - ۳۶۸، ۳۸۰ - ۴۰۷ (شرح احوال او) ج ۶: ۶۹ -
 ۷۳، ۱۵۰، ۲۸۲ ج ۷: ۱۶۲ - ۱۶۳ - معاضرة الابرار و مسامرة الاخيار محیی
 الدین بن العربی ۲: ۱۰۲ - ۱۱۰ - شرح نهج البلاغة ابن ابی الحدید ج ۲: ۳۷۴،
 ۵۹۲ - ۵۹۷ ج ۳: ۲۸۲ - ۲۸۳، ۴۳۱ - تفتی ۸۲ - ۸۸، ۲۸۳ - ابن خلکان
 در شرح احوال ابوالفضل محمد بن العمید ج ۲: ۱۷۰ - ۱۷۳ - مختصر الدول ۳۰۸،
 - میزان الاعتدال ج ۳: ۳۵۵ - طبقات الشافعیة سبکی ج ۴: ۲ - ۳ - شیراز نامه
 چاپ طهران ۱۰۸ - صبح الاعشی ج ۱: ۲۳۷ - ۲۴۲ - لسان المیزان ج ۶: ۳۶۹ -
 ۳۷۲ - بقیة الوعاة ۳۴۸ - ۳۴۹ - روضات الجنات ص ۷۴۴ (که حاوی غلط بزرگی
 است (۱) در خصوص تاریخ وفات صاحب ترجمه) - دائرة المعارف اسلام ج ۱ ص
 ۹۰ - ۹۱ بقلم مرحوم مرگلیوٹ مستشرق معروف انگلیسی - مقدمه اخوان
 الصفاء طبع جدید مصر باهتمام خیرالدین زرکلی - الاعلام همان مؤلف ۶۸۹ - ۶۹۰ -
 مقدمه مقابسات ابوحنیان توحیدی طبع جدید مصر باهتمام حسن سندوبی ص ۱ - ۱۱۴ -
 رساله « شرح حال ابوسلیمان منطقی سجستانی » تألیف راقم این سطور محمد بن
 عبدالوهاب قزوینی که در سنه ۱۳۱۳ شمسی در جزو « بیست مقاله » جلد دوم در
 طهران باهتمام فاضل دانشمند آقای عباس اقبال بطبع رسیده است، در این رساله
 بمناسبت اینکه ابوحنیان از اخص تلامذه ابوسلیمان منطقی بوده شرح احوال مفصلی
 از صاحب ترجمه مندرج است،

ص ۱۰ - ۱۱، سعیدالدین محمد بن مسعود دبلیانی - شرح احوال مختصری

از این شخص در درر الکامنه ابن حجر عسقلانی ج ۴ ص ۲۵۵ - ۲۵۶ نیز مذکور است از

۱ - زیرا که وی ابتدا بتبع سیوطی در بقیة الوعاة تاریخ وفات او را در حدود سنه سیصد و هشتاد
 نگاشته و سپس بنقل از یکی از « تواریخ معتبره شبراز » (یعنی نسخه مقلوطی از شیراز نامه
 که چاپ طهران نیز از روی همان نسخه مقلوط بعمل آمده) وفات او را در سنه سیصد و شصت ضبط
 کرده است و حال آنکه بتصریح خود ابوحنیان در کتاب الصداقة والصدیق وی در رجب سنه چهار
 صد هنوز در حیات بوده و کتاب مزبور را در آن سنه تألیف نموده است، و سابق نیز گفتیم که
 تاریخ نامه که او یکی از دوستان خود نوشته بوده رمضان همان سنه چهارصد بوده است،

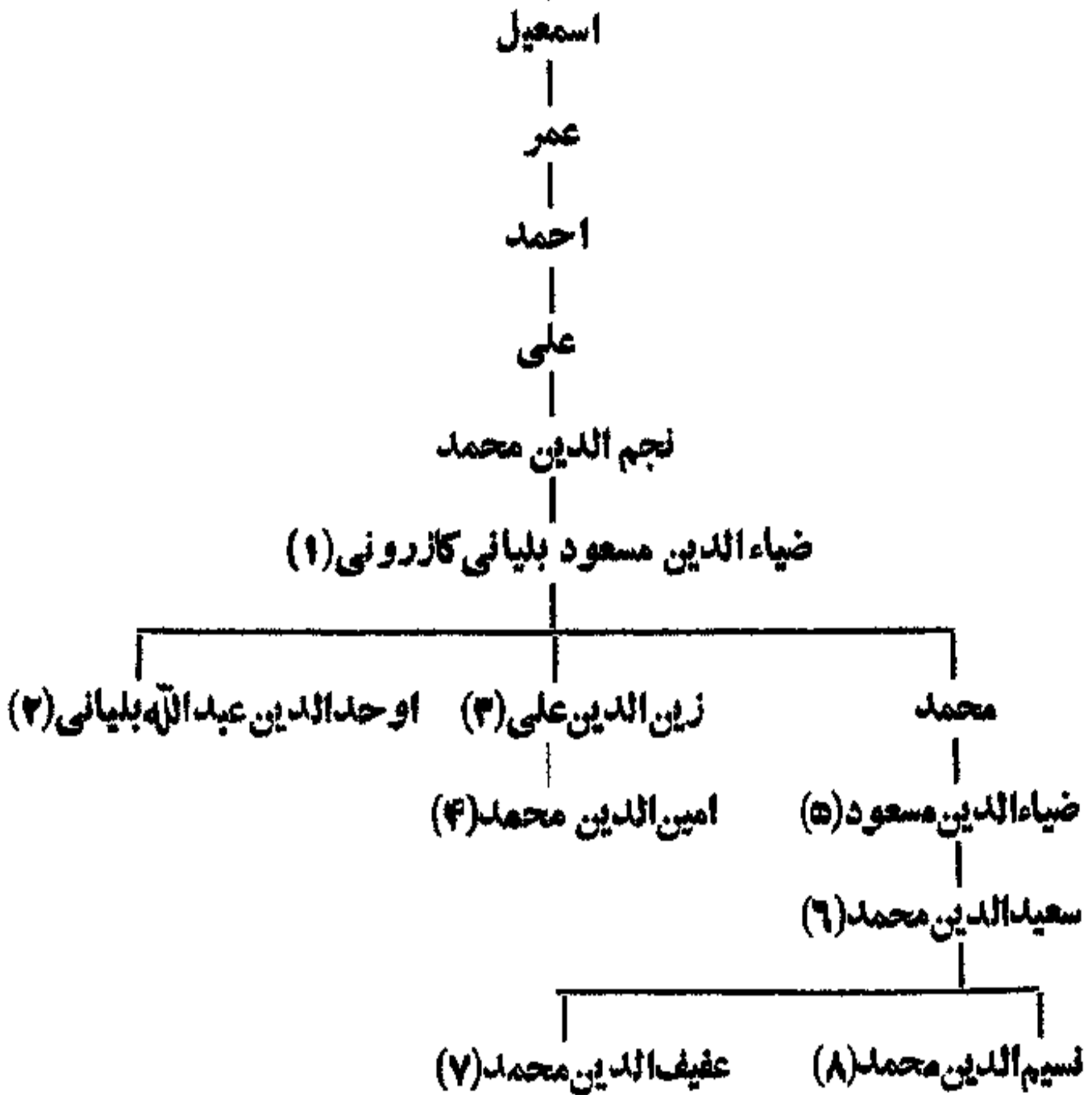
قرار ذیل : « محمد بن مسعود بن محمد بن خواجه امام مسعود بن محمد بن علی بن احمد بن عمر بن اسمعیل بن الشیخ ابی علی دقاق البلیانی الكازرونی [سعیدالدین] ، ذکره ابن الجزری فی مشیخة الجنید البلیانی (۱) قال کان سعیدالدین محدثاً فاضلاً سمع الكثير واجاز له المزنی و بنت الکمال و جماعة و خرّج المسلسل و ألف المولد النبوی فأجاد و مات فی اوخر جمادی الآخرة سنة ثمان و خمسين و سبعمائة » انتهى - و این محمد بن مسعود بلیانی دو پسر داشته که هر دو موسوم بوده اند بمحمد و هر دو از علما و فضلا بوده اند؛ پسر بزرگتر ابوالمحامد عقیف الدین محمد بلیانی در ذی القعدة سنه ۸۰۱ یا ۸۰۲ در راه سفر حج در نجد وفات یافت در سن هفتاد و پنج سالگی و همانجا مدفون شد، و پسر کوچکتر ابو عبدالله نسیم الدین محمد بلیانی و او نیز اتفاقاً در راه حج در شوال سنه ۸۱۰ در لار وفات یافت در سن شصت و پنج سالگی، و شرح احوال این هر دو برادر در ضوء اللامع سخاوی ج ۱۰ ص ۲۱-۲۲ مشروحاً مذکور است رجوع بدانجا شود.

و بمناسبت ذکر یکی دوتن ازین مشایخ بلیانی (۲) کازرونی در شد الازار و حواشی آن بی مناسبت ندانستیم که فهرستی اجمالی از اسامی و شجره نسب عدّه ازین مشایخ تاشیخ ابوعلی دقاق تا آنجا که ما توانسته ایم از روی شیرازنامه و شد الازار و درر الكامنه و نفحات الانس و ضوء اللامع و سفینه الاولیاء و ریاض العارفين و مجمع الفصحاء و فارسنامه ناصری و آثار عجم جمع آوری نمائیم با تاریخ و فیات متأخرین ایشان و حواله بماندنی که تراجم احوال ایشان در آن مآخذ مسطور است ذیلاً بدست دهیم :

۱ - اینجا در درر الكامنه حدیث مطول مسلسلی در خصوص مصافحه دارد که چون ربطی بشرح احوال صاحب ترجمه نداشت از درج آن صرف نظر شد.

۲ - بلیان قریه ایست از قرای کازرون در طرف جنوب آن بسافت يك فرسنگ تقریباً و چند خانه در آنجاست با بقعه کوچکی که مدفن شیخ ابوحدالدین عبدالله بلیانی است (آثار عجم ص ۳۲۶) ،

نسب نامه مشایخ بلیانی کازرونی
ابوعلی دقاق



- ۱ - متوفی در سنه ۶۵۵ هـ - شرح احوال او در شیرازنامه باسم امام الدین مسعود ص ۱۴۰-۱۴۱ مسطوراست ، و نام وی استطراداً در نفعات ص ۲۹۲ و ۲۹۶ برده شده است باسم ضیاء الدین مسعود ولی در موضع اول جامی گوید که او را امام الدین مسعود نیز گفته اند ،
- ۲ - متوفی در سنه ۶۸۶ بروایت جامی در نفعات یا سنه ۶۸۳ بروایت صاحب شیرازنامه ، و در بلیان کازرون مدفون است ، - لقب این شخص در جمیع مأخذ آتیه باستانی شیرازنامه «اوحدا الدین» مسطوراست ولی در شیرازنامه هم چایی وهم خطی مورخه ۸۳۳ : اصیل الدین ، لکن در ص ۱۴۷ در ترجمه برادرزاده اش شیخ امین الدین بن آتی الذکر در شیرازنامه هم خطی و هم چایی لقب او بطبق سایر مأخذ اوحدا الدین نگاشته شده است ، - شرح احوال او در مأخذ ذیل مذکور است ، شیرازنامه ۱۴۰ هـ - نفعات ۲۹۱-۲۹۶ هـ - سفینه الاولیاء ۱۸۰-۱۸۱ هـ - ریاض العارفین ۱۰۴ هـ - بقیه در صفحه بعد

ص ۸۰ - سطر اخیر از متن: «توفی فی سنة . . . و ثمانین و اربعمائه» : در هر سه نسخه شد الازار بدون اختلاف تاریخ وفات شیخ ابوبکر هبة الله بن الحسن العلاّف بهمین نحو مرقوم است یعنی ثمانین و اربعمائه با بیاضی در مرتبه آحاد یعنی سنة چهار صد و هشتاد و اند، و همچنین است نیز در شیراز نامه هم چایی ص ۱۱۲ و هم خطی مورّخه سنة ۸۳۳ ورق ۶۸ ب با این فرق که در شیراز نامه وفات او را درست در سنة ثمانین و اربعمائه نگاشته بدون بیاض در مرتبه آحاد، - و از طرف دیگر در ضمن ترجمه ابوبکر علاّف در هر دو مأخذ مزبور یعنی شیراز نامه (ولی خطی نه چایی) و شد الازار هر دو مؤلف تصریح کرده اند که شیخ کبیر ابو عبدالله محمد بن خفیف (صاحب ترجمه شماره یک از کتاب حاضر) وصیت نموده بوده که بعد از وفات او شیخ ابوبکر علاّف باید برای او نماز بگزارد و او نیز بموجب وصیت عمل نموده بعد از وفات او بر وی نماز گزارد، عین عبارت شیراز نامه خطی (۱) در این خصوص از قرار ذیل است: «در سیره شیخ کبیر قدس سرّه مسطور است که شیخ ابوبکر علاّف از جمله معاصران شیخ بوده و شیخ قدس سرّه

بقیه از صفحه قبل

مجمع الفصحاء ۱، ۳۳۸، - فارسنامه ناصری ۲، ۲۴۹، - آثار عجم ۳۲۶، -
 ۳ - در سنة ۶۹۳ وفات یافت و در کازرون مدفون شد، شرح احوال او در شیراز نامه ۱۴۱-۱۴۲،
 و آثار عجم ۳۲۷ مسطور است، ۴ - این همان شیخ امین الدین است که حافظ در قطعه
 مشهور خود در حق او گفته:

دگر بقیته ابدال شیخ امین الدین که یمن همت او کارهای بسته گشاد

و در سنة ۷۴۵ وفات یافت و در کازرون مدفون است، رجوع شود برای شرح احوال او بشیراز نامه
 ۱۴۶-۱۴۷، و مجمل فصیح خوافی در حوادث سال مذکور، و ریاض العارفین ص ۳۳، و
 مجمع الفصحاء ۱، ۶۷، و فارسنامه ناصری ۲، ۲۴۹، و آثار عجم ۳۲۷، و حواشی ذیل ص ۶۲
 از همین کتاب حاضر یعنی شد الازار، و تاریخ عصر حافظ از آقای دکتر غنی ص ۱۰-۱۱، ۱۲۵-۱۲۶،
 ۵ - لقب ضیاء الدین را برای این شخص فقط در ضوء اللامع ۱۰، ۲۱، دیدم که در سوق نسب
 نواده او عقیب الدین آئی الذکر علاوه کرده است و در جای دیگر ندیده‌ام،
 ۶ - صاحب ترجمه متن حاضر شد الازار ص ۶۱ - ۶۴ و متوفی در سنة ۷۵۸، شرح احوال او
 علاوه بر متن حاضر در در الکامنه ۴، ۲۵۵-۲۵۶ نیز مسطور است،
 ۷ - متوفی در سنة ۸۰۱ یا ۸۰۲، رجوع شود ب ضوء اللامع ۱۰، ۲۱،
 ۸ - متوفی در سنة ۸۱۰، رجوع شود بهمان مأخذ ص ۲۲، -

۱ - ورق ۶۸ ب، ولی در شیراز نامه چایی ص ۱۱۲ این فقرة وصیت شیخ کبیر را اصلاً ندارد،

وصیت فرموده که شیخ ابوبکر علاّف می باید که بر من نماز گزارد ، بعد از آنکه شیخ وفات کرد بتاريخ ثالث وعشرين رمضان سنة احدى وسبعين وثلاثمائة شيخ العارفين كهف المریدین ابوبکر علاّف برو نماز گزارد « انتهى » و عین عبارت شد الازار نیز از قرار ذیل است : (ص ۸۰) « وقيل ان الشيخ الكبير وصى اصحابه اذامات ان يصلى عليه الشيخ ابوبكر فلما مات الشيخ صلى عليه الشيخ ابوبكر و كان ثقيب العلوية في ذلك الزمان ابا اسحق فلم يقتد به وصلى عليه توبة اخرى » انتهى

پس از تمهید این مقدمه گوئیم که این تاریخ ۴۸۰ یا ۴۸۰ و اند که در شیراز نامه و در کتاب حاضر برای وفات شیخ ابوبکر علاّف مسطور است بنحو قطع و یقین و حتم و بدون هیچ تردید و تأملی غلط بسیار فاحش بزرگ و واضع است که از نسخ شیراز نامه یا از نسخ مأخذی که شیراز نامه از آن نقل کرده سر زده است و مؤلف کتاب حاضر نیز علی العمیاء متابعت شیراز نامه را نموده و بکلی از محالات و ممتنعات عادی است که ابوبکر علاّف تا سنه ۴۸۰ در حیات بوده باشد زیرا که اولاً وفات شیخ کبیر با کثرت نزدیک با اتفاق مورخین در سنه ۳۷۱ بوده است (رجوع شود بص ۴۶ از کتاب حاضر متن و حاشیه ۱) پس اگر فرض کنیم که سن شیخ ابوبکر علاّف در وقتی که در ۲۳ رمضان سنه ۳۷۱ بر جنازه شیخ کبیر نماز می گزارده باقل تقدیرات ممکنه در امثال این موارد بیست سال هم بوده در آن صورت چگونه ممکن خواهد بود که وی باز تا سنه ۴۸۰ یعنی تا صد و نه سال دیگر در حیات بوده و در نتیجه صد و بیست و نه سال عمر کرده باشد ، و این فرض بیست سالگی برای ابوبکر علاّف برای مجرد تقریب بذهن است و الا چنانکه در دلیل دوم بیان خواهیم کرد ما از خارج بنحو قطع و یقین میدانیم که سن وی در سال وفات شیخ کبیر یعنی در سنه ۳۷۱ مبلغی از شصت هم متجاوز بوده است و در این صورت اگر او بطبق شیراز نامه و شد الازار در سنه ۴۸۰ یا ۴۸۰ و اند وفات یافتد باشد بعد اقل صد و شصت و نه سال عمر کرده خواهد بود !!

وثائياً - سمعانی در انساب در نسبت « الازرکانی » بتقدیم زاء معجمه بر راء مهمله ص ۲۸ ب در شرح احوال عبدالله بن جعفر از زرکانی گوید : « ابو [عبدالرحمن] عبدالله بن جعفر الازرکانی ذکره ابو عبدالله محمد بن [عبد] العزیز الشیرازی الحافظ

فی تاریخ فارس و قال یروی عن شاذان و الزیاد آبانی روی عنه جماعة من اهل شیراز ابوبکر بن اسحق و ابو عبدالله بن خفیف و ابوبکر العلاّف و احمد بن جعفر الصّوفی و احمد بن عبدان الحافظ ، توفی لسبع لیل خلت من ذی الحجّة سنة احدى عشرة و ثلثمائة ، انتهى (۱) ، پس چنانکه ملاحظه میشود ابوبکر علاّف بتصریح سمعانی از کسی روایت میکند که در سنه ۳۱۱ وفات یافته بوده یعنی از عبدالله بن جعفر ازرقانی ، پس بالضرورة خود ابوبکر علاّف مدتی قبل از ۳۱۱ لابد متولد شده بوده و بنابراین اگر باز تا سنه ۴۸۰ یعنی تا ۱۶۹ سال دیگر در حیات بوده است عمر او متجاوز از ۱۶۹ سال خواهد بود !

و ثالثاً خود مؤلف کتاب حاضر در ص ۱۱۶ در ترجمه همین عبدالله بن جعفر ازرقانی (که وی بصورت « ازرقانی » با قاف عنوان کرده) و وفات او را برخلاف روایت سمعانی در سنه ۳۴۰ نگاشته گوید: « و روی عن الشیخ ابی بکر العلاّف انه قال ما رأیت اورع منه قال وسألته یوماً ان یخرج الی قراآت ابی حاتم السجستانی فقال ترکتها لانی لم ارها من سلاح الآخرة... توفی فی سنة اربعین و ثلثمائة الخ » ، پس چنانکه مشاهده میشود ابوبکر علاّف بتصریح خود مؤلف شدّالازار با کسی معاصر و محشور بوده (یعنی با ازرقانی مزبور) که در سنه ۳۴۰ وفات یافته بوده پس اگر سنّ وی در سال وفات ازرقانی باقلّ تقدیرات در حدود بیست سالگی هم بوده و اگر قبول کنیم بطبق شیرازنامه و شدّالازار که وی در سنه ۴۸۰ یا ۴۸۰ و اند وفات نموده بوده لازمه ضروری این دو فقره این میشود که ابوبکر علاّف بایستی بحدّ اقل صد و شصت سال عمر کرده باشد !

از مجموع سه دلیل مذکور در فوق بحدّ بداهت واضح و آشکار شد که تاریخ ۴۸۰ برای وفات ابوبکر علاّف از محالات و ممتنعات و غلط صرف و اشتباه محض است و بهیچوجه من الوجوه قابل هیچگونه توجیه و تأویلی نیست و بنحو قطع و حتم و یقین تاریخ مزبور از روی حساب و مقایسه با سایر وقایع حیات ابوبکر علاّف و

۱ - تمام این فصل منقول از انساب سمعانی سابق در ص ۱۱۵ حاشیه ۳ نیز نقل شده بود و ای اینجا نیز برای اینکه رشته مطلب از هم نگسلد باز آنرا تکرار کردیم .

معاصرینش قریب صدسال مؤخرتر از عصری است که وفات ابوبکر علاّف در آن عصر ممکن است روی داده باشد، بنابراین قهراً این راه حلّ بذهن متبادر میشود که بظنّ بسیار قوی بلکه تقریباً بنحو قطع و یقین کلمه « اربعمائة » در تاریخ وفات ابوبکر علاّف که در شیرازنامه و شدالازار مرقوم است یعنی « ثمانین و اربعمائة » صاف و ساده سهویکی از نسخ قدیمه شیرازنامه یا مأخذ منقول عنه شیرازنامه بوده است که بجای « ثلثمائة » اربعمائة از قلم او در رفته بوده است و بعدها علی العمیاء این غلط در سایر نسخ متأخره کتاب مزبور و از روی آن در کتاب حاضر یعنی شدالازار تکرار شده است، و بدین طریق جمیع اشکالات و تناقضات مذکور در فوق خود بخود حلّ میشود و دیگر هیچ جای اعتراضی و ایرادی در بین باقی نمیماند، و یکی از قرائنی که ما برای صحت این حدس خود گمان میکنیم بدست آورده ایم فقره ذیل است :

در معجم الادباء یا قوت ج ۷ ص ۲۴۰ ترجمه احوال کسی مذکور است بعنوان **هبة الله بن الحسين ابو بكر بن العلاف الشیرازی** که در سنه سیصد و هفتاد و هفت در شیراز در حدود سنّ نود سالگی وفات یافته است، این شخص مذکور در معجم الادباء که عین عبارت آن بلافاصله بعد نقل خواهد شد با **ابوبکر علاّف هبة الله بن الحسن** که شرح احوال او در شیرازنامه ص ۱۱۲ و شدالازار ص ۸۰ مذکور است در جمیع مشخصات و ممیزات (باستثناء نام پدر) یعنی در اسم هبة الله و کنیه ابوبکر و نسبت خود او یا پدر او علاّف و در زمان و مکان که هر دو در حدود سنه ۳۸۰ در شیراز وفات یافته اند بکلی با هم متحدند، باقی میماند نام پدر که در معجم الادباء « حسین » مرقوم است و در شیرازنامه و شدالازار « حسن » و امر در آن نیز بسیار سهل است چه همه کس میدانند که این دو نام حسن و حسین بواسطه کمال تشابه خطی با یکدیگر غالباً در کتب تواریخ و رجال یکدیگر تصحیف میشوند، بنابراین تقریباً بنحو قطع و یقین میتوان ادعا نمود که شخص مذکور در معجم الادباء از يك طرف و در شیرازنامه و شدالازار از طرف دیگر عیناً با هم یکی باید باشند، و اگر این حدس ما صحیح باشد (و تمام

امارات و قرائن مذکوره در فوق مؤید صحت آنست) تفاوت بین دو تاریخ وفات یعنی سنه ۳۷۷ مذکور در معجم الادباء و سنه ۳۸۰ مذکور در شیراز نامه و شد الازار بعد از اصلاح ۴۰۰ به ۳۰۰ فقط سه سال خواهد بود و این مقدار قلیل اختلاف در تاریخ سوانح احوال اشخاص از قبیل ولادت و وفات و مسافرت و مهاجرت و امثال ذلك امری است بغایت عادی و کثیر الوقوع و کتب تواریخ و رجال مشحون بدان است، عین عبارت معجم الادباء از قرار ذیل است (ج ۷ ص ۲۴۰ - ۲۴۱):

«**هبة الله بن الحسين ابوبکر بن العلاف الشیرازی**، کان من افراد الزمان فی عصره فی انواع العلوم نحوياً اماماً شاعراً فاضلاً بارعاً ورد خراسان و ماوراء النهر و سمع حماد بن مدرك و غيره و سمع منه الحافظ ابو عبدالله^(۱) الحاکم و ذکره فی تاریخ نيسابور و اثنی علیه مات بشيراز سنة ۳۷۷ و قد تيف على التسعين و لم تبيض له شعرة و قال فی ذلك :

الإمّ و فيم يظلمني شبا بي	و يلبس لمتي حلك الغراب
و آمل شعرة بيضاء تسدو	بدوّ البدر في خلل السحاب
و أدعى الشيخ ممتلئاً شباباً	كسذي ظمأً يعلّل بالتراب
فيا مللي هنالك من مشيبي	و يا خجلي هنالك من شيا بي

و عین این ترجمه احوال را تقریباً بدون هیچ تصرفی سیوطی نیز در بغية الوعاة ص ۴۰۷ از معجم الادباء نقل کرده است بدون تصریح بمأخذ،

ص ۸۷ حاشیه ۱ - برای وصف بسیار مفصل مشروح دوات بمعنی قرون وسطی یعنی قلمدان و اجزاء آن از مرگب دان و قلم و قلمتراش و قطزن و غیرها و نیز برای وصف مشروح محجره یعنی دوات بمعنی امروزی رجوع شود بکتاب صبح الاعشى فی صناعة الانشا تألیف ابوالعباس احمد قلقشندی طبع مصر ج ۲ ص ۴۳۰ - ۴۳۴ و ص ۴۵۵ - ۴۷۲

۱ - در معجم الادباء چاپ اروپا اینجا ما بین ابوعبدالله والحاکم کلمه « ابن » علاوه دارد و آن غلط فاحش است از نساخ یا از طابع چه « حاکم » لقب خود حافظ ابوعبدالله محمد بن عبد الله بوده است نه لقب پدر او، ولی بغية الوعاة سیوطی از این غلط مصون است -

ص ۱۱۰ : مولانا شمس الدین محمد بن احمد الحکیم کیشی ، چنانکه در حواشی ذیل صفحات بیان نمودیم کیشی بکاف مکسوره و سکون یاء مثناة تحتیة و شین معجمه و در آخر یاء نسبت منسوب است بجزیره کیش که از جزایر معروف خلیج فارس است ، شرح احوال ابن شمس الدین کیشی را مستقلاً جز در کتاب حاضر و جز در فارسنامه ناصری ج ۲ ص ۳۱۷ (که او نیز قطعاً از روی همین کتاب حاضر برداشته بدون تسمیه مدرك) در هیچ مأخذ دیگری نیافتیم ، ولی در بعضی مؤلفات دیگر که اسامی آنها بعد ازین مذکور خواهد شد متفرقه و استطراداً بعضی اطلاعات راجع بصاحب ترجمه و اساتید او و تلامذه او و تنقلات او و تاریخ وفات او بدست آوردیم که ذیلاً محض تکمیل فائده بترتیب زمانی بنقل آنها مبادرت مینمائیم :

۱- قطب الدین محمود بن مسعود شیرازی معروف بعلامه شیرازی متوفی در سنه ۷۱۰ هجری در شرح خود بر کلیات قانون ابن سینا در ضمن تعداد اساتید خود از جمله شمس الدین کیشی صاحب ترجمه را شمرده بعبارت ذیل : « فشرعت فی کلیات القانون عند عمی سلطان الحکماء و مقتدی الفضلاء کمال الدین ابی الخیر بن المصلح الکاظمی ثم علی الامام المحقق و الحبر المدقق شمس الملة و الدین محمد بن احمد الحکیم کیشی ثم علی علامه و قته و هو شیخ الکل فی الکل شرف الدین [بن] الزکی البوشکانی (۱) فانهم کانوا مشهورین بتدریس هذا الكتاب و تمیز قشره من اللباب و متعینین لحل مشکلاته و کشف معضلاته سقی الله ثراهم و جعل الجنة مثواهم » ،

۲- علامه حلی جمال الدین حسن بن یوسف بن علی بن المطهر متوفی در ۲۱ محرم سنه ۷۲۶ در اجازه مطول خود مؤرخه ۲۵ شعبان سنه ۷۲۳ برای علاء الدین علی بن ابراهیم یکی از بنی زهره علویین حلبیین که عین آن اجازه را مرحوم مجلسی در جلد ۲۵ بحار الانوار ص ۲۱-۲۸ نقل کرده است در ضمن تعداد اساتید خود و مؤلفات آنها از جمله صاحب ترجمه را می شمرد بعبارت ذیل (ص ۲۲ از جلد مذکور بحار الانوار) : « و من ذلك جميع ما صنفه الشيخ المعظم شمس الدین محمد بن احمد

۱- یعنی صاحب ترجمه شماره ۲۱۴ از تراجم کتاب حاضر ص ۲۹۷ - ۲۹۹ -